

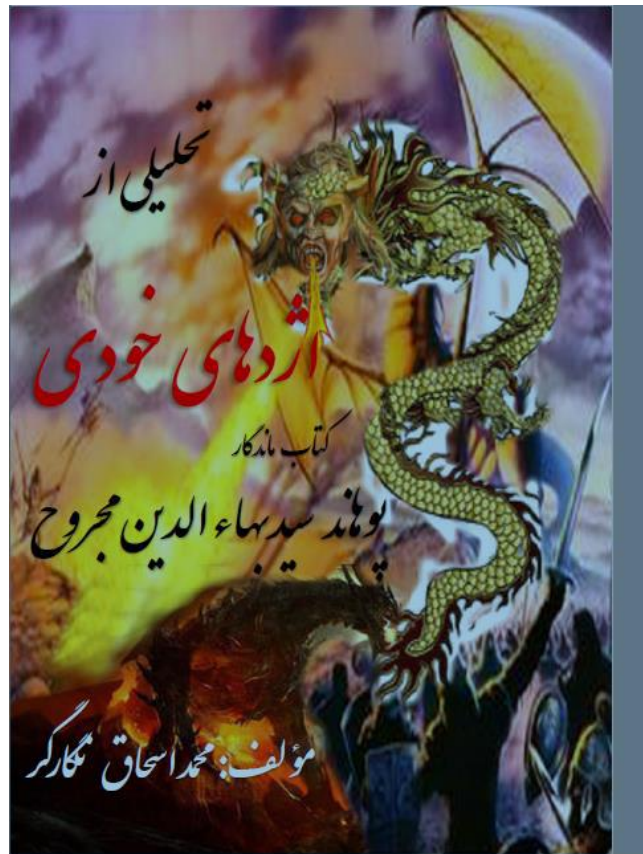


۲۰۱۸/۰۴/۰۱



م. اسحاق نگارگر

# تخلیبي از اژدهای خودی



قسمت نهم

# تحلیلی از اژدهای خودی کتاب ماندگار پوهاند بهاء الدین مجروح



## اژدهای خودی

### عقل و جنون

#### بخش نهم

در صحبت قبلی گفته ام که استاد شهید در این بخش از اژدهای خودی به مسأله عقل و جنون گذر می کند و در باره نقش عشق در این دو، بحث می نماید.

از دیدگاه روان شناسی "یونگ" هر مرد در روان خود آگاه تصویر از زنی یا انوثیت دارد و هر زن تصویر از مردی یا تذکیر دارد و این تصویر ایدئالی مرد در ذهن زن همان است که در افسانه ها می گویند شاهزاده خیالی بخت بر اسپ سفیدش از راه می رسد و دست دختر را می گیرد و سوار اسپ نموده با خود می برد.

اگر عوامل بیرونی از قبیل نفوذ محیط و والدین، مقدار ثروت و اعتبار، مصلحت های قومی و دیگر عوامل مداخله نکند و دختران بتوانند که با همان تصویر ایدئال خود پیوند ایجاد کنند برخی از دختران که اکثریت هم استند به دنبال یک تطابق نسبی شخصیت واقعی با تصویر خیالی خود می روند و ازدواج می کنند ولی سختگیرهای شان در پی انطباق صد در صد می روند و از ازدواج باز می مانند و یا ازدواج شان گرفتار مشکلات و درد سرها می شود. اما عشق یا محبت بیش از اندازه نسبت به یک شخص یا شی و یا حتی یک شیوه اعتقاد و باور نوعی رابطه عاطفی است که در میان زن و مرد رابطه عاطفی و جنسی و در میان شاگرد و استاد رابطه عاطفی - معنوی مانند رابطه ابو عبید جوزجانی و ابن سینا، در میان پیر و مرید رابطه عاطفی و اعتقادی (رابطه شمس و مولانا) و بالاخره در میان انسان و وطن یا اعتقاد دینی و سیاسی اش رابطه عاطفی - شخصی یا حزبی است اما این رابطه ها اگر در کنترل عقل

نبود به نوعی جنون و بیماری بدل می شود که سبب دشمنی با دیگران می گردد. رابطه عاطفی زن و مرد هنگامی که از کنترل عقل بدر رفت به حسادت بسیار خطرناک بدل می شود و زن یا مرد حسود همیشه نا آرام است و فکر می کند دیگران در کمین نشسته اند تا محبوبش را از وی برابیند و بنا بر این کارهایی می کنند که طرف خود را به اصطلاح به جان می آورند. حجاب افراطی که بر زنان تحمیل می شود بر علاوه دلایل سیاسی و اجتماعی منشأ حسادت نیز دارد. غافل از اینکه نخست:

## نکو رو تابِ مستوری ندارد

### چو در بندی سر از روزن برآرد

و دوم به قول مولانا این کار مثل این است که تو "نانی را زیر بغل کن و از مردم منع می کن و می گو که این را به کس نخواهم دادن، چه جای دادن (که نخواهم نمودن)... هرچند که زن را امر کنی که پنهان شو او را دغدغه خود نمودن بیشتر شود و خلق را از نمان شدن او رغبت به آن زن بیش گردد؛ پس تو نشسته ای و رغبت را از دو طرف زیادت می کنی و می پنداری که اصلاح می کنی آن خودعین فساد است... (مولانا فیه مافیه ص ۷۷ و)

همچنان اعتقاد نیز اگر به افراط بکشد عقیده را به ایدئولوژی بدل می کند یعنی هر که اعتقاد او را نپذیرد با قساوت نابودش می کند چنانکه کمونیست های معتقد به حکم نفرت طبقاتی خلعت خدا داده هستی را از دیگران سلب می کنند و مسلمانان افراطی غیر مسلمانان و حتی مسلمانی را که مانند خود شان نیستند سزاوار زندگی نمی دانند.

عُرفا در میان عقل و جنون نوعی اعتدال به وجود آورده اند. حضرت مولانا می گوید:

## آزمودم عقل دور اندیش را

### بعد از این دیوانه سازم خویش را

و بیدل می گوید:

## به آن ستم زده "بیدل" ز عالم او هام

### چه ظلم رفت که مجنون نشد فلاطون شد

شاعری دیگر (به گمان غالب حافظ) می گوید:

## جنونی کو که شوری درس بی شورم اندازد

### ز عقل مصلحت بین صد بیابان دورم اندازد

عشق اگر از کنترل عقل بیرون رفت به جنونی بدل می شود که به هیچ وجه پسندیده نیست و بیدل در باره همین جنون می گوید:

## گر جنون کار به قانون می بود

### همه کس اُمت مجنون می بود

و اما عقل اگر از کنترل عشق یا جنون بدر رفت به عقل مصلحت بین بدل می شود که جز منفعت و مصلحت خود به هیچ چیز دیگر نظر نمی کند و می پندارد که حتی با کوچک ترین سخاوت غریب و نادار می شود و نه تنها خود بخل می ورزد که دیگران را نیز به بخل توصیه می کند و به تعبیر کلام الله مجید مردم را از ماعون یعنی نیکی های بسیار کوچک نیز منع می کند (و یمنعون عن الماعون)

و به دیوانگانی که دین را وسیله آزار و شکنجه دیگران می سازند خدا (ج) خود می گوید که "ای اهل کتاب در دین خود مبالغه نکنید"

قوام شهرستان وجود فرد و وجود جامعه همین است که نه عشق از کنترل عقل خارج شود و نه عقل از کنترل عشق و این دو با هم در یک خانه و گاه در جنگ و گاه در آشتی به سر ببرند.

از استاد مرحوم می شنویم:

"عقل و جنون باشندگان اصیل شهرستان جان استند، معماران راستین خانه دل ها و ساکنان دیرین دیار هستی استند. بگذارید آن دو گاهی با هم سر آشتی را در پیش گیرند و گاهی با همدگر به جنگ و ستیزه پردازند! اما مگذارید بیرون از آبادی در بیابان بی دردی باهم بجنگند و یا یکی آن دیگری را از شهر بیرون راند...."

ای مردم! آیا سر انجام شما خود ندیدید که وقتی در شهر شما مجنونی بر مسند فرمانروایی نشست، خردمندان را در زندان افکند، یا آواره بیابان ساخت و در های شهر را بروی آن آفت جان گشود؟"

باز این بحث را در همین جا باید بگذارم تا فرصتی دیگر که صحبت استاد را در باره اژدها پرستی و زیان های آن و پاسخ به مردم بیابان بی دردان دنبال کنم. تا آن فرصت همه را به خدای بزرگ می سپارم. نگارگر

پایان قسمت نهم  
ادامه دارد



همه بخش های قبلی در پایان قسمت هشتم با لینک های مربوط درج است که به کمک آن لینک ها همه بخش های قبلی را می توانید به آسانی مطالعه فرمائید. اداره

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/l\\_negargar\\_tahliley\\_bar\\_ajdahaaye\\_khodi\\_1.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/l_negargar_tahliley_bar_ajdahaaye_khodi_1.pdf)